

نقش استراتژی و اهداف در مبارزه روزمره یا تشکل توده ای کارگران

سعید سهرابی

پانزدهم بهمن ماه هشتاد و شش

هرکس که استراتژی برایش امری مربوط به تاکتیک روزمره است و بکلی آنرا کیفی امری متفاوت از مبارزه روزمره نمی داند. و هر کس که سوسیالیسم را آن جنبشی می شناسد که وضعیت کنونی امور را ملغی می کند، هر کس که از هم امروز تفاوت سرمایه و کار را در دو رابطه اجتماعی متفاوت دنبال می کند از خود سوال می کند تشکل توده ای کارگران برای آنکه سرمایه دارانه نباشد، در حال حاضر چه تفاوتهایی می تواند بروز دهد. برای آنکه از روند تا کنونی اتحادیه های مرسوم فاصله گرفته باشد چگونه باید خود را حفاظت بکند. با چه اهرمهای عینی و ملموسی باید حیات متفاوت خود را شکل دهد؟

گرایش رادیکال در بعد اهداف خود را متمایز می کند و عمدتاً در عملکرد روزمره بسختی می تواند با روند های معطوف به سرمایه تفاوت خود را آشکار کند. تا جاییکه عملکرد او ابعادی ایدئولوژیک و اختلافش با روند های دیگر ایدئولوژیک ارزیابی میشود هر چند نخواهد. عمق این نگرش تا جاییست که حتی کسانی که خود را چپ رادیکال می نامند ادعا می کنند «ما با گرایش راست این جنبش دارای هدف مقطعی مشترکی هستیم اما این ما را مجاز به متحد شدن با این گرایش نمی کند. بهنام کارگر.» یا یداله خسروشاهی میگوید «مبارزه روزمره اصلاحی کارگران بر زمین سرمایه داری صورت می گیرد و مبارزه برای الغای کار مزدی مبارزه ای است برای نابودی این زمین. بین این دو تفاوتی کیفی موجود است. مبارزه اول مبارزه ای است روزمره برای فروش نیروی کار با شرایطی مناسب و مبارزه دوم مبارزه ای است برای از بین بردن کار مزدی. برای مبارزه اصلاحی کارگران نیازی به نقد مبانی نظام سرمایه داری نیست. یداله - بهمن» «مبارزه کارگران نیز در مقابل برای تحقق همان اصلی است که بر کل جامعه سرمایه داری حاکم است و آن هم چیزی نیست جز مبادله برابر ارزشها» به این صورت میان مبارزات روزمره و سوسیالیسم رابطه ای وجود ندارد. هدف با وسائل و تاکتیک دو امر کیفیتاً متفاوت و شاید متضاد هستند. اگر برای بهنام کارگر همکاری با راست علیرغم «هدف مقطعی مشترک» مجاز نیست. اما برای یداله و بهمن این عمل در طبیعت مبارزه روزمره است. بهنام نه از تفاوت حی و حاضر بلکه از تفاوت در غایت و لذا از ایده هایش اختلاف را می فهمد. لذا استراتژی برای هر دو در عمل روزانه غایب است.

طرح مسئله به این شکل ناشی از یک نقیصه بزرگ در کارکرد روزمره رادیکالیسم و انحرافی بینشی در تحلیل عملکرد ضد سرمایه است. این نقص اساساً به علت آشکار نشدن استراتژی در عمل روزمره است. شاید همیشه و همه جا آسان نباشد اما وقتی صحبت از تشکل توده ای کارگران است، این مسئله ابعادی حیاتی بخود میگیرد. براستی تشکل ضد سرمایه داری همین امروز چه تفاوتهایی با تشکل رفرمیستها و سندیکالیستهای راست دارد؟ بی آنکه به اساسنامه و اهداف دورش مراجعه دهیم، بر ایمان مشکل خواهد بود که این تمایز را توضیح دهیم. زیرا بین خود و آنها «اهداف مقطعی مشترک» را مفروض گرفته ایم. یابرایمان مبارزات روزمره با اهداف از «تفاوت کیفی»

برخوردار است. حلقه مفقوده در بحث های جاری حول کمیته هماهنگی در این مقوله اهمیت عملی می یابد. باید بر سر مشخصات حی و حاضر تشکل توده ای به توافق رسید. عینیتی که تبلور هم ضد سرمایه داری بودن و هم آمادگی برای تدارک اهداف را در شرایط کنونی باز تاب می دهد. عینیتی که هم رفرمیسم و هم روابط اجتماعی سرمایه خلاف آنرا می خواهد و تاب آنرا نمی آورد. بدون چنین تعریف عملی از ضد سرمایه داری بودن، علی السویه است که چند بار عبارت ضد سرمایه در اساسنامه قید شده است یا نه. سندیکالیست - رفورمیستها طالب حذف هرگونه بروز بیرونی و از جمله اشاره اساسنامه ای به ضد سرمایه داری بودن تشکل کارگری و «رادیکال» ها پیرو شداد و غلاظ این اصل اساسنامه ای اند. به این خاطر دعوا حول اساسنامه و اهداف ادعایی آن متمرکز میشود. مقولاتی مثل تشکل مستقل و لغو کارمزدی و حرکت ضد سرمایه بی آنکه تعریف عملی در شرایط کنونی از خود ارائه دهند می خواهند تنها زینت اساسنامه ها باشند. رادیکالیسم منفعل اوج پیروزی چنین فورمالیسمی است. تنها اتحادیه ها و سندیکالیسم و رفورمیسم نیست که باید مورد نقد قرار بگیرد بلکه رادیکالیسم منفعل نیز هم اکنون دارای تاریخی مشخص در جنبش کارگری جهانست که باید مورد نقد عملی و نظری قرار گیرد. اگر رفورمیسم حذف خصلت ضد سرمایه از هستی جنبش کارگریست اما رادیکالیسم منفعل تحمیل اهداف نهایی به مبارزات روزمره است. برای او استراتژی در عملکرد روزانه و در توازن قوای معین معنایی ندارد. رادیکالیسم را در نیت ها و اعتقادات اعلام شده می جوید. رمز شکست رادیکالیسم منفعل در عدم درک این واقعیت است که خودانگیختگی خصلت ضد سرمایه خود را نه مستقیماً در ابعاد تئوریک و برنامه ای بلکه در مبارزات روزمره خود می تواند نشان دهد و همین جاست که باید اختلاف خود را با روند های سرمایه دارانه در جنبش کارگری برجسته کرد. رفورمیستها مهارت خود را در خنثی کردن خصلت ضد سرمایه بکار می گیرند و گرایشات منسجم و رادیکال درون جنبش کارگری باید بتوانند موانع تبلور این خصلت را در عمل معین (و اینجا تشکل توده ای) از میان بردارند. کمک به سازمانیابی جنبش و تشکل توده ای کارگران تنها از این راه موثر است. از اینرو مهم است که مختصات عینی تشکل توده ای یا تشکل مستقل یا تشکل ضد سرمایه داری را تعریف و موضوع پروژه همکاری خود قرار دهیم. بدون این تعریف مشترک علی السویه است که چند بار بر سر اهداف دراز مدت قسم یاد کرده ایم. در این صورت کمیته هماهنگی پروژه همکاری میان گرایشات رادیکال جنبش کارگری خواهد بود که رادیکالیسمش را از طریق موضوع کارش یعنی کمک به سازمانیابی تشکل توده ای کارگران انکشاف میدهد. متأسفانه بحث مستقیماً حول این موضوع کار مشترک و خصوصیات عینی آن متمرکز نیست.

از اینرو اهداف و استراتژی ها گرهی از عمل و امکان همکاری نمی گشایند. همکاری متناسب خود را نمی یابند. بحران کمیته هماهنگی از این جنس است. ایجاد کمیته هماهنگی خود اثبات وجود ضرورت همکاری پیشروان کارگری حول کمک به سازمانیابی تشکل توده ای کارگران است. و تا همینجا به ناگزیر از دو تشکیلات سخن می گوئیم یکی تشکل فعالین و پیشروان و دیگری تشکل توده ای. پروژه همکاری پیشروان کارگری تشکلی از جنس تشکل های حزبی است. گسترش پروژه های همکاری در بین پیشروان کارگری در پروسه به ایجاد حزب یا احزاب کارگری می انجامد. لذا اساسنامه کمیته هماهنگی نمی تواند اساسنامه تشکل توده ای تلقی شود. اما آنجا که موضوع همکاری خود را «ایجاد تشکل توده ای» قرار میدهد باید روشن کند که تشکل توده ای چه مشخصات عمومی و

بنیادی دارد. خارج از اینکه هر کس چه تبیینی از حزب و نقش یا ضرورت آن دارد می توان بر سر این مشخصات که مبارزه طبقاتی و ماهیت ضد سرمایه در آن متجلی است به توافق رسید.

نخستین مشخصه تشکل توده ای آنست که حول منفعت کارگریست. برآستی منفعت کارگری در هر حرکت چیست و چگونه تشخیص داده می شود. اینکه منفعت کارگری چیست، گرایشات متعدد آنرا در دوره های مختلف به اشکال مختلف تعریف خواهند کرد و تشکل توده ای چون از گرایشات متعدد تشکیل میشود با تعابیر متفاوتی از منفعت خودربرو خواهدبود. حتی در بین کسانی که از جنبش ضد سرمایه داری کارگران سخن می گویند و بر این امر مصرند همنظری در باب تشخیص منفعت کارگری در برهه های معین امری حتمی نیست و بستگی به تحلیل آنها از شرایط دارد. بعنوان مثال ایرج آذرین که ضدیت با سرمایه را در عملکرد کارگری قبول دارد، منفعت کارگری را در دوره غیر انقلابی یا برای سرمایه های خرد «همخوانی مطالبات با سودآوری واحد های مشخص صنعتی تولیدی» ارزیابی می کند. یا معتقد است «طبقه کارگر می تواند در موارد معینی در قبال اختلافاتی که میان بخشهای مختلف سرمایه مالی - تجاری - صنعتی، دولتی، خصوصی، و... بر سر سیاستهای اقتصادی مشخص در می گیرد بی تفاوت نماند و بر حسب منافع خود در این یا آن مورد وزن خودرا پشت سر این یا آن سیاست اقتصادی معین بیاندازد.»* یا بعنوان مثال رفورمیستها علی الابد مطالبات کارگری را به سودآوری سرمایه گره می زنند. همخوانی مطالبات با سودآوری سرمایه از مباحث داغ و همیشگی سزمايه - کار - دولت بوده است. در جایی که سه جانبه گرایی نقش مسلط یافته این مباحث تاریخ معینی دارند. تبدیل کردن مشغله دائمی سرمایه داران برای سودآوری به امر طبقه کارگر مجموعه ای از مسائل را با خود وارد مباحثه می کند، مسائلی مثل توان رقابت و کاهش هزینه ها و از جمله دستمزد مناسب رقابت در شرایط متفاوت... و همه آنچه که سودآوری را تامین می کنند. مسلما تفاوت تشکل ضد سرمایه داری با تشکلی سرمایه محور اعلام جنگ نهایی علیه سرمایه در تناسب قوای نابرابر نیست. این امری واضح است. اما آغاز گاه مطالبات کارگری نه سودآوری سرمایه بلکه ملزومات زندگی کارگریست. اینکه در تناسب قوای نابرابر، سرمایه کار را به جبر سود آوری سرمایه مجبور می کند، امری مربوط به توازن قواست. حذف پیشاپیش این رویارویی پروسه آگاهی طبقاتی را مختل وزندگی کارگری را از موضوع مناقشه خارج می کند. پر واضح است که این حذف در پروسه توازن قوای کار علیه سرمایه نه تنها تاثیر منفی دارد بلکه با جایگزین شدن سودآوری سرمایه به جای ملزومات زندگی کارگری مشغله های سرمایه را امر کارگران می کند.

کسب آگاهی در پروسه رویارویی با سرمایه جایگاهی قدرتمند تر از حضور این یا آن عنصر آگاه در مبارزه دارد و «عناصر آگاه» اصولا از این طریق می تواند در پروسه ارتقاء حرکت خودبخودی به حرکت هدفمند دخیل باشد.

شاید بشکلی خام و بحث نشده بتوان نخستین تفاوت تشکل توده ای متناسب با مبارزه ضد سرمایه داری کارگران را با تشکل های رفورمیستی اینطور جمع بندی کرد. تشکل توده ای کارگران حول زندگی و منفعت کارگری شکل می گیرد. از همین امروز این تفاوت اساسی با رفورمیسم که اولاً منفعت سرمایه را تحت عنوان سود آوری سرمایه ملاک قرار میدهد و از سوی دیگر زندگی کارگری را از دریچه صنفش نگاه میکند، در حالیکه زندگی کارگری مثل هر زندگی دیگری نه صنفی و نه سیاسی است بلکه از جمله هم صنفی و هم سیاسی است، برجسته می شود.

قبول منافع و نیاز زندگی کارگری بمثابة آغاز گاه طرح مطالبات کارگری تمایل به فراتر رفتن از مناسبات موجود را

عینیت می بخشد و ستیز با سرمایه را بروز می دهد و لزوماً به معنای فراتر رفتن از مناسبات سرمایه داری نیست بلکه از انجماد مطالبات در چهار چوب سودآوری سرمایه و ظرفیت قبول سرمایه داران جلوگیری می کند و آگاهی طبقاتی را ارتقاء می دهد.

رفورمیستها ساختار چنین تشکیلاتی رادر وهله اول با مدلی سرمایه دارانه یعنی بوروکراتیک و هرمی و پارلمان شکل تصور می کنند که در بهترین حالت دخالتگری کارگران رادر حد رای و رای کشی خلاصه می کنند . و باز در بهترین حالت این مسئله فرعی قلمداد میشود . حتی طرفداران تشکل ضد سرمایه داری خیال می کنند میشود با روش های سرمایه دارانه ضد سرمایه بود . حکیمی ترجیحاً شورا را مطرح می کند اما بلافاصله می گوید تشکل های دیگری هم می توانند ضد سرمایه باشند . او نمی گوید که تشکیلاتی که دخالتگری کارگران را در اداره امور خود منتفی کرده باشد از جنس روابط سرمایه دارانه است . در حالیکه این مسئله از نقاط تمایز تشکیلات ضد سرمایه از همان ابتداست . مسلماً با گفتن اینکه این تشکیلات شورایی است این تمایز صورت نمی گیرد بلکه با تأمین دخالتگری اعضا در سرنوشت کار جمعی حول نیازهای زندگی و منفعت کارگریست که این مقوله در پروسه حرکت ضد سرمایه قرار می گیرد . از اینرو نه با نام و نه با اعلام هدف نهایی ، هستی عینی و در حال حاضر این تشکل را نمی توان در روند ضد سرمایه قلمداد کرد . شورا های اسلامی نمایش چنین واقعیتی است . زیرا آنها نه تنها دخالتگری خود را حول زندگی کارگری متمرکز نکرده بودند بلکه حول دخالت دولت و سرمایه در زندگی کارگری شور می کردند و سرکوب هرگونه دخالتگری و مبارزه کارگری بودند . عینیت این دخالتگری باید مشخص باشد تا دخالتگری را از مقوله ای رازورزانه خارج کند و با عناوین فریبنده ای که سرمایه داری برای دخالتگری ارائه میدهد فاصله دهد . دخالتگری تنها می تواند در شکل خود سامانی و خود گردانی تبلور یابد . این مشخصه در رابطه با مجموعه مشخصات دیگر است که استقلال فرضی تشکیلات را هم از دولت و هم از احزاب سیاسی متعددترسیم میکند . مخالفت با این مشخصه از طرف یداله - بهمن چنین تعریف می شود « تشکل کارگری درگیر در مبارزه روزمره اقتصادی به هر رو به درجه معینی از یک بوروکراسی و سلسله مراتب تشکیلاتی برخوردار خواهد بود . تصور این که چنین تشکیلاتی همه امور خود را به شکل شورایی اداره کند، تنها نشانه توهم است . تشکیلات کارگری ای که برای امور روزمره مبارزه می کند، در شرایط حاکمیت سرمایه و در چهارچوبهای نظامی عمل می کند که سرمایه بر جریان تولید برقرار کرده است . این نظم به کارگر اجازه آن را نمی دهد که با هر نیازی کار را کنار گذاشته و برای رتق و فتق امور تشکل خود به شور بنشیند . » تاکید از من است . « سودآوری سرمایه » با اجازه از نظم سرماییداری دیوارهای بلندی است که حول مبارزات روزمره کشیده می شود . مسئله آنست که رعایت این دیوار ها را موعظه می کنیم یا وجودشان را در عمل افشا می کنیم ؟ پشت این دیوارهاست که طبقه وحدت خود را بمثابة طبقه می فهمد . این «نظم به کارگر اجازه آن را نمی دهد» تشکیلات ضد سرمایه ، مطالبات ماوراء سودآوری سرمایه و داشته باشد! پس فعالیت سوسیالیستی در طبقه توسط پیشروان کارگری در کدام مبارزه معین تجلی می یابد؟ « برای تدارک فراتر رفتن از نظام سرمایه داری، نیاز به تشکلی است که همواره مبارزه با آن باورها را به پیش برده و در جریان همان مبارزات روزمره بخش هر چه وسیعتری از کارگران را به این ضرورت و امکان متقاعد کند . یداله - بهمن»*

سوسیالیست جذب افراد جدید و انتظار برای روز موعود است؟ سوای این در مبارزات روزمره کار «اصلاحی» باید بکنند؟ مبارزه طبقاتی اگر نه در شکلی نهایی اما در مبارزات روزمره چه نقشی در آگاهی بازی می کند؟ اصلا نقشی دارند؟ از دید یداله - بهمن نه! زیرا مبارزات روزمره اصلا مبارزه طبقاتی نیست. « مبارزه ای است روزمره برای فروش نیروی کار با شرایطی مناسب حد نهایی این مبارزه را نیز نه طبقه کارگر، بلکه ضرورتهای انباشت سرمایه تعیین می کند » .

حزبی که یداله - بهمن ترسیم می کنند حزب آشنایی است . در عرصه مورد بحث من یعنی تشکل توده ای کارگری وارد این بحث نمی شوم .تنها خواستم استراتژی را در عمل روزانه توضیح دهم و نظرات متفاوت با مقوله مورد نظر را اشاره وار نشان دهم ، وگرنه قصد نقد همه جانبه فعالین نامبرده شده در این مقاله را ندارم.

این مجموعه بهم پیوسته از مشخصات عینی که برشمردم ، تنها بیان برداشتن موانع بروز مبارزات ضد سرمایه هستند و نمایش عام هدفهای جنبش کارگری در تناسب قوای کنونی به حساب می آیند. ماهیتا متعلق به مناسبات کنونی حاکم بر جامعه سرمایه داری نیستند بلکه نشانهای هر چند نطفه ای از مناسبات آینده اند . از اینرو در پروسه مبارزه محتاج تغییر نیستند ، بلکه غنا و گسترش یافته و نهادی میشوند .

بطور خلاصه تشکل توده ای کارگری برای آنکه ضد سرمایه باشد ، از همان آغاز باید بتواند نقد اثباتی تلاش های تاکنونی در جنبش کارگری بالاخص اتحادیه های کارگری باشد و موانع ضد سرمایه بودن را از جلوی مبارزات کارگری بردارد. آیا برای یک کارگر دشوار خواهد بود که از همین امروز طالب تشکیلاتی باشد که دخالتگری او در حیات تشکل را امری اولیه و لازم فرض می کند؟ . آیا تشکل حول منفعت و نیاز زندگی کارگری قابل هضم نیست و نیازمند مطالعات پیچیده و دست نیافتنی است؟ خود سامانی و خودگردانی چطور؟ اینکه منفعت کارگری علیه سرمایه است نیازمند حل معادلات چند مجهولی نیست؟ و... اینها آنقدر بدیهی و ساده اند که هیچ «دستگاه نظری» منطقی برای ردشان ندارد.با این همه این مشخصات ساده هر رفورمیستی را رم می دهد. اگر مسائلی از این دست را علی السویه بدانیم بر ایمان آسان خواهد بود که بگوییم با راستها دارای «اهداف مقطعی مشترکی» هستیم و به همان میزان دشوار خواهد بود که تفاوت گرایش رادیکال را با آنها توضیح دهیم مگر در باب هدفهای دور و نهایی و اشکالی ایدئولوژیک .

کمیته هماهنگی در مرز بندی های خود به این بخش اساسی تشخیص نمی دهد و ضد سرمایه را برای امروز تبیینی عینی و عملی نمی کند. از این رو موضوع همکاری گم و معنای اختلافات کنونی مغشوش و راز آلود شده اند. طی مسیر مبارزات ضد سرمایه داری که به یقین از سوی همه گرایشات مسیری طولانی تلقی میشود صرفا با اصطلاحاتی چون لغو کارمزدی و سوسیالیسم کارگری تضمین نمیشود . بلکه در هر قدم محتاج تبیین عملی است . مباحثات و اختلافات حتی در بین یک گرایش معین حول تبیین عملی از حرکت ضد سرمایه همواره محتمل و گریز ناپذیر است.

آنجا که تبیین ها جنبه عملی و عینی می یابد ، یعنی استراتژی باید خود را در توازن قوا و عمل معین تعریف کند، تعریف اختلافات واقعی یا اشتراکات واقعی بروز می کنند. عمل معین و فی الحال کمیته هماهنگی «ایجاد تشکل توده ای کارگری» است. چگونگی و مشخصات بنیادی این تشکل توده ای می تواند موضوع اتحاد قرار بگیرد . خارج از

این موضوع ، بحث ها در این رابطه ایدئولوژیک و انتزاعی و پیش رس محسوب میشوند. متأسفانه آغازگاه بیشتر نقد ها به کمیته هماهنگی خارج از ملزومات همکاری گرایشات رادیکال بر سر یک پروژه عملی در جنبش کارگریست. این بحث ها در رابطه دیگر می توانند مهم و اساسی باشند ولی گره کار کمیته هماهنگی را نمی گشایند. وبالاخره اینکه نباید فراموش کرد که تشکل توده ای و خود سامان و خود گردان و حول منفعت کارگران است که در هر گام عملی می تواند حرکت ضد سرمایه را بازتاب دهد. گرایشات متعدد و متشکل باید بتوانند در تشکل توده ای فعال بوده و تحلیل های خود را ارائه داده و برای اقبال کارگران از آن مبارزه کنند. دفاع از استقلال و باقی بودن تشکل در حول منافع کارگری و حفظ تداوم و پیوستگی مبارزات سراسری کارگران، پروژه دراز مدت همکاری بین گرایشات رادیکال و علیرغم هر تبیینی که از سوسیالیسم و لغو کارمزدی داشته باشند باقی خواهد بود.

سعید سهرابی

۰۸-۰۱-۲۸

سایت سلام دمکرات

۱۴ بهمن ۱۳۸۶، بوسیله ی دیاکو

زیرنویس

آذرین در ص ۸۴ و ۸۳ و ۸۰ چشم انداز و تکالیف

یداله خسروشاهی و بهمن شفیق در آدرس زیر

<http://www.cpiran.org/Link/link.htm>

بهنام کارگر در آدرس زیر

<http://www.workertoday.com/gozaresh/vahdat.pdf>